درنگی درباره پیشنهاد روحانی برای «جهان عاری از خشونت و افراطی‌گری»

پشتیبانی از عقلانیت سیاسی

محمد صادقی . روزنامه‌نگار

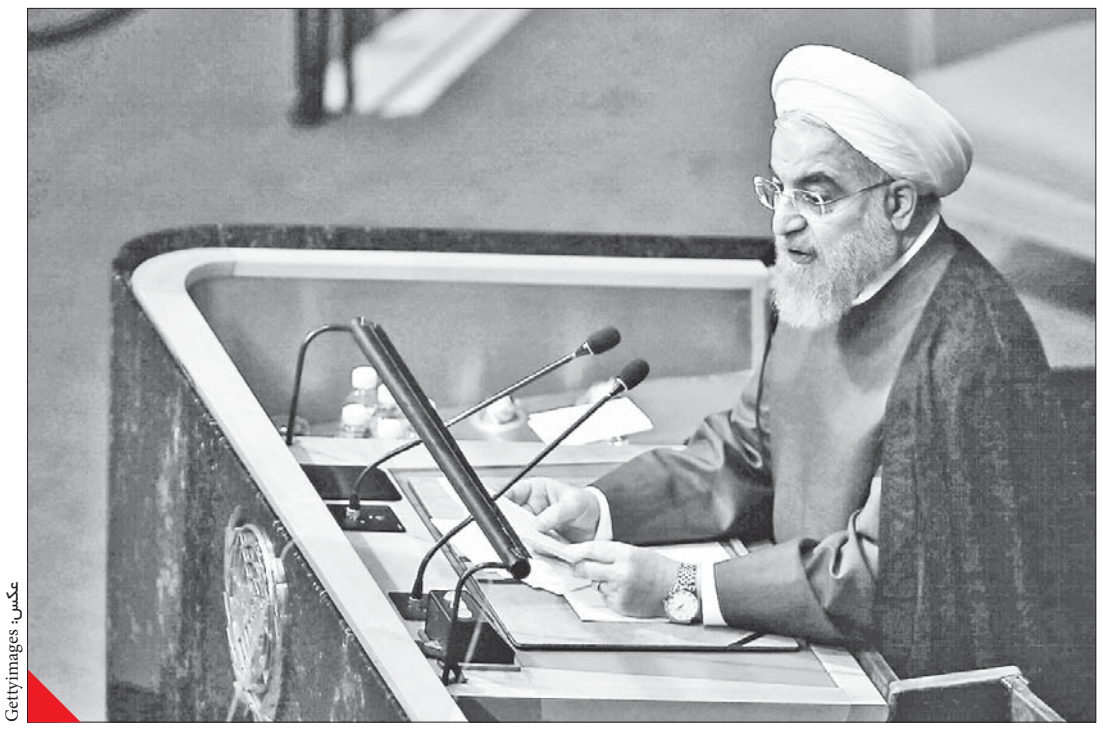

عکس: Gettyimages

در جهان امروز با بحران‌های گسترده‌ای در سطح‌های مختلف (ملی، منطقه‌ای و جهانی) مواجه هستیم. بحران‌هایی که اگر به طور اساسی و ریشه‌ای درباره آنها بیندیشیم، برآمده از جداسازی اخلاق از سیاست هستند. منفعت‌طلبی و سودجویی به هر روش، سلطه‌جویی ایدئولوژیک با به‌کارگیری زور و ماجراجویی‌های قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی با تکیه بر نظامی‌گری چهره دنیا را مشوش کرده و موجی از دیگرستیزی، تروریسم و جنگ‌افروزی آرام و قرار را از شهروندان جهان و به‌ویژه ساکنان سرزمین‌های شعله‌ور در آتش جنگ، ربوده است. پرسش این است که با وجود پیشرفت‌های فراوان و شگفت‌انگیزی که در دنیای جدید انجام گرفته، چرا سیاست و اداره امور در سطح‌های مختلفی که به آن اشاره شد، با این حجم از جهالت، ناکارآمدی و ستمگری گره خورده است؟ نگرش‌ها، اندیشه‌ها و اقدام‌هایی که چنین وضعیت تلخی را پدید آورده و تقویت می‌کنند، چگونه و بر چه اساسی شکل گرفته‌اند؟ جایگاه «انسانیت» و «اخلاق» در سیاست کجاست و چرا جهان سیاست با این حجم از پدیده‌های شرم‌آور مواجه شده است؟ در این مجال قصد ندارم که پاسخ‌هایی برای این پرسش‌ها جفت‌وجور کنم، به‌ویژه که از چنین توانی هم برخوردار نیستم. بنابراین مقصودم اشاره به نکته‌ها و مسائلی خواهد بود که اندیشیدن به آنها خالی از فایده نیست.

هانتینگتون یا آمارتیاسن؟

ساموئل هانتینگتون (۲۰۰۸-۱۹۲۷) بنیان‌گذار مجله فارین پالیسی (Foreign Policy) و استاد دانشگاه هاروارد که درباره سیاست و روابط بین‌الملل کتاب‌هایی نوشته است، در سال ۱۹۹۳ «نظریه برخورد تمدن‌ها» را در مجله فارین افیرز (Foreign Affairs) منتشر کرد و آن را چارچوب مفهومی یا پارادایم تحلیل رویدادها و دگرگونی‌های پس از جنگ سرد (جنگ سرد دربردارنده دوره‌ای است که کشمکش‌ها و رقابت‌هایی میان آمریکا و شوروی و همراهان آنها در دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۹۰ جریان داشت) خواند.

هانتینگتون پس از طرح این موضوع که هویت تمدنی به طور روزافزون اهمیت خواهد یافت، تمدن‌های زنده جهان را به هفت یا هشت تمدن بزرگ تقسیم کرد (تمدن‌های غربی، کنفسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو، ارتدکس، آمریکای لاتین و همچنین تمدن آفریقایی) و خطوط گسل میان این تمدن‌ها را نقاطی دانست که درگیری‌های آینده جهان در آن رقم خواهد خورد. به‌ویژه او با طرح موضوع «غرب در برابر سایرین» باور داشت که مرزبندی‌های تازه براساس تمدن‌ها شکل می‌گیرد و کانون رویارویی‌های آینده بین تمدن غرب و جوامع کنفسیوسی و جهان اسلام خواهد بود. نظریه هانتینگتون در پایان جنگ سرد مطرح شد، یعنی زمانی که دیوار برلین فروریخته بود، دوران جهان دوقطبی با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تمام شده بود و پرده آهنینی که چرچیل به منظور تقسیم دو بخش (شرق و غرب) از آن سخن گفته بود نیز در کار نبود.

هانتینگتون در چنین بزنگاهی و با توجه به دگرگونی‌ها و آرایش‌های سیاسی جدید و برخی اقدام‌های تروریستی در دهه ۱۹۹۰ نظریه بحث‌برانگیز و جنجالی خود را ارائه کرد. در زمانی که آمریکا با خیالی آسوده در جایگاه قدرت برتر جهان، مدعی برقراری نظم نوین جهانی بود. چنان که «جورج بوش پدر» در کنگره آمریکا و در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰ بر این نکته تأکید کرد که: «از درون این عصر وحشت‌زده... نظم نوین جهانی شکوفا می‌شود... تحت حاکمیت این نظم جدید، تمام ملل جهان از شرق، غرب، جنوب و شمال عالم در اتحاد و رفاه زندگی خواهند کرد» اما ۱۱ سال بعد و در سالروز همان سخنرانی (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) تهاجم وحشیانه به برج‌های سازمان تجارت جهانی شوکی ایجاد کرد و در پی آن، «جورج بوش پسر» دستور حمله به افغانستان و عراق را صادر کرد. از آن زمان، سیاست نظامی‌گری آمریکا در مقابله با نیروهای افراطی و دیگرستیز در منطقه خاورمیانه آغاز شد و سپس کشاندن تروریسم به خاک اروپا و آمریکا ذهن بسیاری را نسبت به آنچه هانتینگتون در نظریه‌اش مطرح کرده بود، جلب کرد و برخی از سیاست‌پیشگان نیز گویی براساس همان پیش‌فرض‌های سیاسی-امنیتی راه می‌پیمودند. راه‌هایی که بیش از هر چیزی آتش جنگ را شعله‌ور، خانه‌ها را ویران، کودکان را کشته یا بی‌سرپناه، و حجم کینه‌ها را تشدید کرده و می‌کنند.

اما آمارتیاسن استاد هندی‌تبار دانشگاه هاروارد و برنده جایزه اقتصاد نوبل که نگاه انسان‌دوستانه و عدالت‌خواهانه کم‌نظیری دارد با استدلال‌ها و تحلیل‌های روشنگرانه خود درباره مسئله خشونت‌گرایی و هویت‌گرایی دیگرستیز سخنان راهگشایی را مطرح کرد که کمتر به آن توجه شده است. او در کتاب «هویت و خشونت» که با تیزبینی «فریدون مجلسی» به فارسی ترجمه شده است، درکی واقع‌بینانه‌تر از روابط و کشمکش‌های سیاسی موجود ارائه کرده و همچنان که از دیدگاه‌های برتری‌جویانه برخی قدرت‌ها انتقاد می‌کند، نگرش‌های سیاست‌زده در تبیین روابط فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را نیز خشونت‌آفرین ارزیابی می‌کند. به باور آمارتیاسن، انسان‌ها دارای هویت‌های گوناگون هستند و تفکیک براساس یک هویت، نادیده‌انگاشتن جنبه‌های دیگر انسانی است. به نظر او، ما در زندگی‌های متعارفمان خود را عضو گروه‌های گوناگونی می‌دانیم و در نتیجه به همه آنها تعلق داریم. شهروندی، اقامت، ریشه جغرافیایی، جنسیت، طبقه، سیاست، حرفه، علایق ورزشی، سلیقه موسیقایی و نمونه‌هایی مانند آن، ما را در شمار گروه‌های گوناگونی قرار می‌دهد و هرکدام از این گروه‌ها که فرد هم‌زمان به همه آنها تعلق دارد، به او هویتی ویژه می‌بخشد و این‌گونه است که ما می‌توانیم هویت‌های بسیار متفاوتی داشته باشیم.

آمارتیاسن، طبقه‌بندی انسان‌ها بنابر تمدن‌هایی را که ظاهرا به آن تعلق دارند و به شکل کارتن‌های تمدنی دسته‌بندی شده‌اند را نقد کرده و ساده‌انگارانه می‌شناساند و در حقیقت ضعف تحلیلی هانتینگتون را در «نظریه برخورد تمدن‌ها» نشان می‌دهد.

سیاست‌ورزی «آموزگاران خشونت‌پرهیزی»

خشونت‌پرهیزی در جهان سیاست، کارنامه درخشان و بی‌نظیری دارد. خشونت‌پرهیزی تاریخ و فلسفه دارد و بدون ژرف‌نگری در تاریخ و اندیشه عدم‌خشونت و سپس پروراندن آن، نمی‌توان به جهانی بهتر دست یافت؛ اما گام‌گذاشتن در این مسیر به مطالعه، انتقال این اندیشه به شهروندان و بردباری فراوان نیازمند است. تاریخ این اندیشه نشان می‌دهد پیمودن چنین راهی که براساس انسانیت، اخلاق و مدارا تعریف می‌شود، بسیار دشوار و نفس‌گیر است. اگر درباره مبارزه و مقاومت «چهره‌های برجسته خشونت‌پرهیز» و مسیری که طی کردند بیشتر دقت، کنیم این نکته را فهم خواهیم کرد؛ زیرا موضوع این است که مبارزه برای «انسان‌بودن» دشوارترین و مؤثرترین مبارزه و مقاومت به شمار می‌رود.

حرکت گاندی سال‌ها به طول انجامید، ولی هم نتیجه داد و هم سرفصلی تازه و امیدبخش را در قرن بیستم گشود، حرکت مارتین لوترکینگ (که متأثر از گاندی بود) نیز با پایداری به نتیجه رسید و جنبش حقوق مدنی سیاه‌پوستان در آمریکا به پیروزی دست یافت، حرکت ماندلا در آفریقای جنوبی برای مبارزه با تبعیض نژادی به موفقیت انجامید، حرکت الکساندر دوبچک در چکسلواکی در همان آغاز (۱۹۶۸) با تهاجم وحشیانه روس‌ها متوقف شد؛ اما ۲۱ سال بعد، دوبچک و واسلاو هاول دوشادوش یکدیگر پیروزی مبارزه‌ای بدون خشونت را در کنار مردم کشورشان جشن گرفتند، آزادسازی‌های ۱۹۸۹ سرفصلی تازه را در تاریخ جهان رقم زد و همه این حرکت‌های سیاسی، با تکیه بر خشونت‌پرهیزی به نتیجه رسید. درس‌ها و تجربه‌هایی که ما کمتر خوانده، کمتر شنیده و کمتر با آنها آشنا هستیم. شوربختانه، برای آشناسازی مردم با این اندیشه‌ها، حرکت‌ها و رفتارهای سیاسی درخشان، هم روشنفکران ما (غیر از تعداد بسیار اندکی) کم‌کاری کرده‌اند و هم در بخش آموزش‌وپرورش کم‌کاری چشمگیری دیده می‌شود.

پرسش این است که شعار نیک دولت دکتر روحانی (جهان عاری از خشونت و افراطی‌گری) در بخش آموزش‌وپرورش چه سرانجامی داشته است؟ آیا براساس این شعار، تغییری در کتاب‌های درسی انجام گرفته و درس‌هایی برای آشناسازی کودکان، نوجوانان و جوانان با مفهوم خشونت، انواع خشونت، پیامدهای اخلاقی، روانی و اجتماعی خشونت‌ورزی در نظر گرفته شده است؟ در درس‌های تاریخ، آن‌چنان که به جنگ‌ها و جدال‌ها و خون‌ریزی‌ها پرداخته شده، به «تاریخ صلح» و «آموزگاران خشونت‌پرهیزی» هم توجه شده است؟ برای پی‌بردن به این نکته و این مسئله حساس، فقط کافی است که از دانش‌آموزان بخواهیم درباره شخصیت‌های بزرگی مانند گاندی، مارتین لوترکینگ، نلسون ماندلا، الکساندر دوبچک، ویلی برانت، واسلاو هاول، آلبرت شوایتزر، مادر ترزا و... چند کلمه صحبت کنند تا متوجه شویم که تا چه اندازه با این انسان‌های اخلاقی و تأثیرگذار در تاریخ جهان آشنا هستیم. دانش‌آموزان ما امروز بیشترین اطلاعاتی که دارند در زمینه فوتبال، بازی‌های کامپیوتری و... است. آنهایی هم که به تاریخ و سیاست علاقه دارند، از چنگیزخان مغول، آقامحمدخان قاجار، هلاکوخان، ولادیمیر

رأی مردم به طور پیاپی «نه» به تندروی و شعارهای عوام‌فریبانه و «آری» به عقلانیت، اعتدال و آزادی بوده است. دولت دوازدهم با تکیه بر «آزادی» و «عدالت» و ارائه گزارش‌های مستمر و شفاف به مردم درباره موانع و مشکلات و ایجاد فضایی بهتر برای تشدید مشارکت شهروندان در عرصه عمومی، می‌تواند پاسخی شایسته به پشتیبانی موزون و شورانگیز مردم بدهد

لنین، آدولف هیتلر، ژوزف استالین، بنیتو موسولینی، مائو تسه‌تونگ، فیدل کاسترو و... چیزهایی می‌دانند؛ اینکه آنها چگونه به قدرت رسیدند، چه رفتارهای خشنی داشتند، چند سال حکومت کردند، چند هزار یا چند میلیون نفر را رنج داده و به فقر و فلاکت کشانده یا کشتند، ولی آیا چیزی هم از تاریخ صلح و انسانیت می‌دانند؟ و آیا این یک نقص بزرگ در نظام تعلیم و تربیت ما نیست؟ نظام تعلیم و تربیت ما در حقیقت، مبتنی بر حفظ‌کردن مطالب و رقابت‌های پیشاکنکوری است و شگفت‌آور است که ناکارآمدی آن مانند روز روشن است، ولی گامی جدی برای رفع این گرفتاری‌ها برداشته نمی‌شود.

حجمی از اطلاعات (تاریخ، جغرافی، فیزیک، ریاضی، شیمی و...) بر سر دانش‌آموزان آوار می‌شود و در نهایت، فردی که مهم‌ترین سال‌های زندگی خود را در مدرسه گذرانده، وقتی وارد جامعه می‌شود، از آنچه آموخته نمی‌تواند برای حل مسائل و رفع مشکلات خود بهره‌مند شود؛ زیرا بسیاری از چیزهایی که آموخته و به ذهن خود سپرده، در متن زندگی کاربرد چندانی ندارند و به همین خاطر است که موجی از روابط انسانی ناسالم و غیراخلاقی و مناسبات اجتماعی نابهنجار، جامعه را دربر می‌گیرد.

سیاست غیراخلاقی و دیگرستیز، اقتصاد بیمار و شلخته و روابط اجتماعی فاسد، همه و همه محصول بی‌توجهی به موضوع آموزش‌وپرورش است؛ زیرا تک‌تک انسان‌های آموزش‌ندیده و تربیت‌نشده هستند که چیزی به نام جامعه غیراخلاقی (و همین‌طور سیاست منهای اخلاق) را شکل می‌دهند. تا وقتی مسائلی که ربطی به مسائل ما ندارند (و فقط برای گپ‌زدن‌های کافه‌ای، محفلی و سرگرم‌سازی خود و مخاطب به کار می‌آیند) را برجسته‌سازی می‌کنیم و از مسائل فرهنگی غفلت می‌ورزیم و به نفی عقلانیت، پرسه‌زدن در فضاهای مبهم و شاعرانه، چپ‌گرایی افراطی، اعتدال‌ستیزی و... می‌پردازیم، معجزه‌ای رخ نخواهد داد، بلکه قبل و بیش از هر چیزی به روند فرسوده‌سازی «خود» و «دیگری» شتاب می‌بخشیم.

عقلانیت سیاسی

بهترین تعریف از «عقلانیت» و دقیق‌ترین تقسیم‌بندی از آن (عقلانیت نظری، عقلانیت عملی و عقلانیت گفتاری) در جلد اول کتاب «در رهگذار باد و نگهبان لاله» بسیار خواندنی و آموزنده است. نویسنده، با تکیه بر استدلال‌گرایی (ارائه دلیل یا دلایلی برای هر سخن یا ادعایی) که اساس عقلانیت است، پرهیز از تناقض‌گویی (زمانی که در بیان عقایدمان دو گزاره وجود داشته باشد که یکدیگر را نقض کنند) را شرط نخست در عقلانیت نظری می‌داند.

به نظر مصطفی ملکیان، ما هنگامی عقلانیت را پاس می‌داریم که در هنگام عمل و تصمیم‌گیری و در انتخاب هدف یا هدف‌هایی که داریم و برای رسیدن به آنها، میزان خسارت‌ها و هزینه‌هایی که می‌پردازیم بیشتر از سودی نباشد که به دست می‌آوریم. به این معنا که نباید همه توانایی‌ها، ظرفیت‌ها و امکاناتی که هر کشوری دارد برای رسیدن به هدف یا هدف‌هایی بسیار کوچک یا ناچیز به کار گرفته شود، زیرا این نشانه عقلانیت نیست. او در تشریح عقلانیت عملی می‌گوید وقتی هدفی انتخاب می‌شود، فقط باید به دنبال وسایلی رفت که ما را «زودتر»، «مطمئن‌تر» و «بدون عواقب» به آن هدف برساند و اگر این «سه ویژگی» در نظر گرفته نشود، راه رسیدن به هدف دورتر و درجه اطمینان برای رسیدن به هدف کمتر می‌شود و پیامدهای ناگواری هم پدید خواهد آمد که به معنای غیرعقلانی عمل‌کردن است. این نکته، هم در زندگی فردی و هم در زیست اجتماعی (و عرصه سیاسی) جای اندیشیدن دارد.

با اشاره به تعریف کوتاهی که از عقلانیت ارائه شد، می‌توان میزان عقلانیت سیاسی را در دولت‌ها بر همین اساس ارزیابی کرد و تناسب میان گفتار و عمل سیاسی را سنجید. اگر نگاهی به نخستین شعار و پیام دولت یازدهم (جهان عاری از خشونت و افراطی‌گری) داشته باشیم که با استقبال نمایندگان کشورها در سازمان ملل متحد مواجه شد، این موضوع روشن‌تر می‌شود. در پی این پیام نیک‌خواهانه، گروهی از وزارت خارجه دولت یازدهم در گامی بلند و در مذاکره‌های طولانی و نفس‌گیر توانستند با تکیه بر عقلانیت سیاسی و به‌کارانداختن دیپلماسی، مسئله هسته‌ای ایران را حل کرده و مسیر عادی‌سازی رابطه ایران با کشورهای پیشرفته جهان را هموار کنند. پس از آن نیز به‌ویژه مشکل ترمیم بخش‌های آسیب‌دیده در صنعت نفت کشور تا اندازه‌ای رفع شد و صادرات نفت (که مهم‌ترین منبع درآمد ایران است) افزایش یافت. در پی موفقیت دولت روحانی در مذاکره‌ها روابط اقتصادی و فرهنگی ایران با جهان که در دولت‌های نهم و دهم به‌شدت کاهش یافته بود، تا اندازه‌ای رونق گرفت که اگر این عقلانیت سیاسی امتداد یابد، آینده بهتری برای ایران رقم خواهد خورد.

مهم این است که دولت دوازدهم، شعار نیکی که داده را در داخل و خارج (به‌ویژه در وضعیت بحرانی منطقه) با برنامه‌های منظم و بهره از کارشناسان و اندیشمندان پیگیری کرده و عمل سیاسی خود را هرچه‌بیشتر به شعاری که مطرح کرده، نزدیک کند. دولتی که رأی بیشتر و قاطع‌تری هم دارد، با تکیه بر پشتیبانی مردمی که خواهان استمرار مسیر طی‌شده هستند، باید محکم‌تر گام بردارد. دکتر روحانی اکنون از رأی بالایی برخوردار است و برای هموارسازی مسیر توسعه کشور باید با تکیه بر خواست و اراده مردم؛ یعنی برخورداری از آزادی‌های بیشتر، پیگیری حقوق شهروندی، رونق اقتصادی، گشوده‌ترکردن فضا برای کارهای حزبی و فعالیت‌های انجمن‌های غیردولتی و تحکیم روابط دوستانه و محترمانه با همه کشورهای جهان گام بردارد و به‌ویژه در مبارزه با فساد جدی‌تر و مصمم‌تر عمل کند. زیرا توسعه اقتصادی، بدون انضباط مالی و اقتصادی و مبارزه با فساد سازمان‌یافته (که بارها رئیس دولت یازدهم و معاون اول او به آن اشاره کرده‌اند) امکان‌پذیر نیست. نارضایتی و احساس بی‌عدالتی (نه‌فقط در زمینه اقتصادی، بلکه در همه زمینه‌ها) شکاف‌ها و تنش‌ها را افزایش داده و برای هر کشوری خطرناک و بحران‌زاست. مردم خواهان تغییرهای جدی، بهبود وضعیت اقتصادی و زندگی بهتری هستند و اگر در ادامه مسیر دشواری که پیش‌روست، نارضایتی عمومی در اثر بی‌اعتنایی به خواست و رأی مردم افزایش یابد، بحران‌هایی شکل خواهد گرفت. مردم با توجه به کارنامه تأسف‌آور دولت‌های نهم و دهم و همچنین نشانه‌های عقلانیت در دولت روحانی (دولت یازدهم) به پای صندوق‌های رأی آمدند و با اراده‌ای شگفت‌انگیز رأی‌اعتماد دیگری به دکتر روحانی دادند و طبیعی است که انتظار داشته باشند دولت دوازدهم با قدرت و عقلانیت بیشتری راه خود را ادامه دهد.

رأی مردم (در انتخابات‌های ۹۲ و ۹۶ و همین‌طور مجلس دهم و شوراهای شهر) به طور پیاپی «نه» به تندروی و شعارهای عوام‌فریبانه و «آری» به عقلانیت، اعتدال و آزادی بوده است. دولت دوازدهم با تکیه بر «آزادی» و «عدالت» و ارائه گزارش‌های مستمر و شفاف به مردم درباره موانع و مشکلات و ایجاد فضایی بهتر برای تشدید مشارکت شهروندان در عرصه عمومی، می‌تواند پاسخی شایسته به پشتیبانی موزون و شورانگیز مردم بدهد.

ادامه از صفحه ۱۰

لزوم تأسیس رادیو و تلویزیون خصوصی

... قصه پرغصه بانک‌ها و نحوه تصاحب آنها از سوی رقبا شنیده می‌شود. اگر رادیو و تلویزیون خصوصی در چارچوب قوانین کشوری داشتیم و این موضوعات در طول سال مورد نقد و تحلیل قرار می‌گرفت، به صورت مطالبات معوق ناگهان در مناظرات انتخاباتی باز نمی‌شد.

اگر رادیو و تلویزیون خصوصی داشتیم، هرگز شیوه مناظره این نبود که عده‌ای ناشناس در تلویزیون دولتی بنشینند و سؤال طرح کنند و از کاندیداها بخواهند به سؤالات آنان پاسخ دهند و کاندیداها هم فرصت پیدا کنند بدون توجه به سؤالات طرح‌شده از ناحیه دیگران جواب‌های غیرمرتبط با سؤال را به عنوان پاسخ خود بیان کنند. وقتی همه مصادیق موضوع اقتصاد دولتی اصل ۴۴ قانون اساسی به جز رادیو و تلویزیون از انحصار دولتی خارج شده است، اصرار بر عدم تشکیل رادیو و تلویزیون خصوصی همانند دیگر مصادیق اصل ۴۴ در چارچوب قوانین کشوری چیست؟ چرا نمی‌خواهیم پیام‌های مردم را بشنویم؟ رئیس‌جمهور می‌گوید رادیو و تلویزیون میلی. آیا این پیامی گویا نیست؟ وقتی مردم علیه رادیو و تلویزیون شعار می‌دهند، باید به خواسته‌های مردم توجه کرد.

آیا جای تعجب نیست که مردم علیه رادیو و تلویزیون ملی خود شعار بدهند؟ اگر بپذیریم شعارهای دسته‌جمعی مردم به نوعی خواسته‌های جامانده آنان است، شعارهای علیه رادیو و تلویزیون هم جزء همان خواسته‌هایی است که قدرت بروز و ظهور پیدا نکرده اما در زمانه انتخابات بیان می‌شود. مردم در سایر ایام رویکردی به رادیو و تلویزیون ندارند و اخبار و نیز سرگرمی را از دیگر مبادی کسب و تماشا می‌کنند. حل مسئله آسان است و اتفاقا نفع کلی در آن نهفته است و آن این است که در لایحه قانونی و با درنظرگرفتن قواعد و مقرراتی متناسب با وضع کشور اجازه تشکیل رادیو و تلویزیون خصوصی را بدهیم.

همه مصادیق اصل ۴۴ در بخش دولتی برابر قانون به بخش خصوصی هم واگذار شده؛ از صنایع بزرگ گرفته تا بازرگانی خارجی، بانکداری، بیمه، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی و کشتی‌رانی، راه‌آهن و... نمی‌دانم در عصر انفجار اطلاعات و زمانه تشکیل دهکده جهانی و استقرار هزاران شبکه ماهواره‌ای در آسمان ایران و پخش صدها شبکه فارسی‌زبان بدون کنترل، چرا و چگونه اجازه داده نمی‌شود بخش خصوصی با قواعد درنظرگرفته‌شده وارد عرصه رقابت با صداوسیمای ملی شود؟ طبیعی است اگر رادیو و تلویزیون خصوصی و قابل کنترل در داخل کشور داشته باشیم، هم در بخش خبر و هم در بخش سرگرمی می‌توان امیدوار بود از آمار بیننده‌های شبکه‌های غیرقابل‌کنترل برون‌مرزی کاسته شود. ضرر اصرار بر تشکیل‌نشدن رادیو و تلویزیون خصوصی که بازار کانال‌های رنگارنگ و بدون کنترل فارسی‌زبان برون‌مرزی را پررونق کرده است، بن‌مایه برنامه‌های بی‌رقیب باعث رونق کانال‌های ماهواره‌ای شده است. مثلا یکی از این شبکه‌ها در بیش از ۵۰ کانال برنامه پخش می‌کند و شبکه‌های خبری برون‌مرزی نیز ۲۴ساعته برنامه دارند، برنامه‌هایی که با ذائقه ایرانی و هویت ایرانی تناسبی ندارد، اقبال به این کانال‌ها در واقع ناشی از نبود انگیزه برای دیدن برنامه‌های سمت‌وسودار رسانه ملی است؛ وقتی همه شبکه‌های مرکز و استانی را جست‌وجو می‌کنید اما برنامه‌ای حتی برای سرگرمی هم نمی‌توان پیدا کرد.

ادامه از صفحه ۱۰

روایت زیباکلام از حاشیه‌های روزهای تبلیغات انتخابات

همه تلاش من این بود که به آنها ثابت کنم اشتباه می‌کنند و انتخابات در ایران بسیار جدی است و رأی ما روی سرنوشتمان اثر می‌گذارد و این تئوری‌های توطئه و توهمات دایی‌جان‌ناپلئونی را کنار بگذارند.

گفتید همچنان احتمال می‌دادید که آقای رئیسی رأی بیاورند؟

بله، کاملا. ببینید بخش‌های مهمی از آقای رئیسی حمایت می‌کردند. اصلا شوخی نبود و ماجرای خیلی جدی بود. قدرت شوخی ندارد و اصولگرایان از آقای رئیسی حمایت می‌کردند و ما فقط رأی‌دهندگان را داشتیم.

اگر موج به راه نمی‌افتاد آقای رئیسی پیروز می‌شد؟

بله، من خیلی جدی اعتقاد دارم که به‌راه‌افتادن موج درآن روزهای آخر همه برنامه‌های طرف مقابل را به هم ریخت.

چه زمانی شما متوجه شدید موج به راه افتاده؟

روزهای آخر یا درست‌تر گفته باشم شب‌های آخر بود. فکر می‌کنم سه‌شنبه‌شب یعنی بیست‌وششم بود در رشت در ستاد آقای احمد رمضانپور، از چهره‌های شاخص اصلاح‌طلبان رشت، سخنرانی داشتم. نزدیک ۱۲ شب بود و از آنجا باید به فومن می‌رفتیم. من دیدم هزاران نفر که اکثرا جوان بودند در مرکز رشت جمع شده بودند و به نفع آقای روحانی شعار می‌دادند. فردای آن روز در بابل، چالوس و خود ساری به‌تدریج دیدم و متوجه شدم که مثل اینکه موج انتخاباتی به راه افتاده است. روز جمعه صبح در خانه بودم و بعضی از دوستان تماس می‌گرفتند و می‌گفتند استاد به قول شما موج شرکت در انتخابات به راه افتاده است. عصر رفتم حسینیه ارشاد و یکی دو حوزه اخذ رأی دیگر و برایم یقین شد که موج راه افتاده است. من البته خودم جنوب شهر نرفتم اما همه می‌گفتند که برخلاف حوزه‌های رأی‌گیری در مراکز و شمال شهر که صف‌های چندساعته تشکیل شده، جنوب شهر خبری نیست.

از شهرستان‌ها هم خبر داشتید؟

بله، خیلی از دوستان از مراکز استان‌ها تماس می‌گرفتند و می‌گفتند هجوم رأی‌دهندگان بی‌سابقه است.

این یعنی حسب تحلیل شما روحانی پیروز شده بود؟

تقریبا از بعدازظهر و عصر روز جمعه دیگر مطمئن شده بودم کار تمام شده. جالب است که من هشت آن شب با CNN در حسینه ارشاد قرار مصاحبه زنده داشتم. همان‌جا با اشاره به صف طولانی رأی‌دهندگان نزدیک به هشت شب گفتم که این علامت خوبی است و هجوم به صندوق‌های رأی یعنی خوشبختانه تحریمی‌ها نظرشان عوض شده و تصمیم گرفته‌اند در انتخابات شرکت کنند؛ این یعنی روحانی کار را تمام کرده و پیروز شده است. با تلویزیون آلمان هم صحبت کردم و همین‌ها را گفتم.

شاید پرسیدن این سؤال درست نباشد و جنبه شخصی پیدا کند ولی امیدوارم حمل بر جسارت نشود. شما هزینه‌ای از ستاد آقای روحانی برای این مسافرت‌ها و سخنرانی‌ها دریافت می‌کردید؟

فعالیت‌های من رایگان بود.

خود ستاد روحانی چطور؟ آنها هیچ پیشنهاد پرداخت حق‌الزحمه‌ای ندادند؟ بازهم عذر می‌خواهیم که این سؤالات را مطرح می‌کنیم چون حرف‌وحدیث‌هایی بوده.

من به آقای دکتر نصیر عبادپور که از شاگردان خودم در دانشگاه تهران بودند و از اعضای ستاد مرکزی آقای روحانی در تهران بودند، در همان ابتدا گفتم که هیچ مبلغی نمی‌خواهم. برخی از ستادها هم مسئله پرداخت حق‌الزحمه را مطرح کردند که به آنها هم گفتم چیزی دریافت نمی‌کنم.

بعد از اینکه آقای روحانی پیروز شدند مثلا مبلغی را به‌عنوان پاداش یا حق‌الزحمه به‌عنوان قدردانی یا پاداش به شما پرداخت نکردند؟

قطعا اگر می‌دادند هم نمی‌پذیرفتم. همه اشکال تحلیل‌های این‌چنین این است که متوجه انگیزه من نمی‌خواهند بشوند. کسی از ستاد دکتر روحانی حتی بعد از پیروزی ایشان، با من تماس هم نگرفت که خداقوتی بگوید. یادتان باشد نه روحانی و نه اطرافیان و حلقه نزدیکش نلسون ماندلا، مهاتما گاندی، محمد مصدق، مهدی بازرگان یا سیدمحمد خاتمی نیستند. انتظارتان از آنها در حد و حدودی که هستند باید باشد و نه بیشتر.

اما شما در برنامه انتخاباتی دکتر جهانگیری دعوت شده بودید. منظورم فیلم تبلیغاتی ایشان است.

جنس اسحاق جهانگیری با اطرافیان نزدیک آقای روحانی خیلی متفاوت است. ایشان را من کاملا از آن حلقه نزدیکان جدا می‌کنم. در مرتبه بعدی هم برخی از وزرای آقای روحانی خیلی مسئولانه‌تر عمل کردند. من واقعا به خاطر روحانی نبود که می‌دویدم، بلکه به خاطر این بود که در مقایسه با آلترناتیوهای دیگر یعنی جناب آقای رئیسی یا قالیباف، روحانی صد پله بالاتر می‌ایستاد و چاره‌ای نداشتیم و نداریم که برای او بدویم. یادمان باشد که رقبای روحانی نلسون ماندلا یا مارتین لوترکینگ نبودند. بحث هم بحث فردی نبود. عرض کردم همه احمدی‌نژادی‌ها در ستاد آقای رئیسی جمع شده بودند. خب به نظر شما اگر آقای رئیسی انتخاب می‌شدند غیر از این می‌شد که احمدی‌نژادی‌ها دست‌کم به مدت چهار سال دیگر زمام امور مملکت را به دست می‌گرفتند؟ یا آقای قالیباف با آن مدیریتی که در شهرداری تهران داشتند و وضعیتی که بعد از ۱۲ سال شهر تهران درآمده، حالا رئیس قوه مجریه هم می‌شدند؟ نه، هیچ تردیدی به خودتان راه ندهید که در مقایسه با نامزدهای دیگری که داشتیم، روحانی صد پله از هر دو آنها بهتر و مناسب‌تر بود. رقبای آقای روحانی که عرض کردم باراک اوباما و آنگلا مرکل که نبودند.

به چهار سال بعدی آقای روحانی چقدر خوشبین و امیدوار هستند؟

خیلی زیاد. در کل از نظر اجرائی و توانمندی‌های شخصی روحانی را بسیار باهوش و توانمند می‌بینم. برخی از اطرافیان و وزرایش انصافا توانمند و مدیر هستند.

به آقای روحانی پیشنهادی ندادید؟

من از سال ۹۲ به بعد ایشان را ندیده‌ام. چند بار به مراسم‌هایی دعوت شدم اما من کلا از مراسم رسمی و تشریفاتی گریزانم.

اگر مرحوم آقای هاشمی‌رفسنجانی دعوتتان می‌کردند؟

خیلی علاقه‌ای به دیدار هاشمی‌رفسنجانی سال ۷۰ نداشتم، اما یکی از افتخاراتم شرفیابی خدمت هاشمی‌رفسنجانی بعد از ۸۸ تا روز درگذشت ایشان است.

پس ممکن است یک روز هم افتخار کنید به دیدار حسن روحانی؟

ممکن است اما هنوز آن روز نیامده است.